نقش آفرینی حضرت عباس(علیه السلام) در حماسه عاشورا

پدید آورنده : ابوالفضل هادی منش ، صفحه 2

1. آب رسانی

روز هفتم محرم، سه روز پیش از شهادت امام، عبیداللّه به عمر سعد نگاشت: «...به هوش باش! وقتی نامه ام به دستت رسید، به حسین(علیه السلام) سخت بگیر و اجازه نده از آب فرات حتی قطره ای بنوشد و با آنان همان کاری را بکن که آنان با بنده پرهیزگار خدا عثمان بن عفان کردند. والسلام.»1

امام، حضرت عباس(علیه السلام) را فرا خواند و سی سوار را به اضافه بیست پیاده با او همراه کرد تا بیست مشکی را که همراه داشتند، پر از آب نمایند و به اردوگاه امام بیاورند. پانصد سواره نظام دشمن در کرانه فرات استقرار یافته و مانع برداشتن آب شدند. حضرت عباس(علیه السلام) به مبارزه با نگاهبانان فرات پرداخت و افراد پیاده، مشک ها را پر کردند. وقتی همه مشک ها پر شد، حضرت عباس(علیه السلام) دستور بازگشت به اردوگاه را داد و محاصره دشمن را شکسته و توانست آب را به اردوگاه برساند.2

از آن پس حضرت عباس(علیه السلام) به «سقّا» مشهور شد.3 یکی از شعارهای بنی امیه در مقابله اهل بیت(علیهم السلام)خونخواهی عثمان بوده است. اما ادعای عبیداللّه در این نامه افترایی بیش نیست؛ زیرا امام علی(علیه السلام) و فرزندان او آب را بر عثمان نبستند و این قاتلین عثمان بودند که برای بیرون کشیدن او از خانه اش آب را به خانه او بستند و در واقع این امیرمؤمنان(علیه السلام)بود که در اعتراض به این حرکت، به امام حسین(علیه السلام) دستور داد تا به او و خانواده اش آب برساند.4

2. نمایندگی و سخنگویی از جانب امام

شب عاشورا یا تاسوعا عمر سعد در برابر لشکر خود ایستاد و فریاد کشید: «ای لشکریان خدا! سوار مرکب هایتان شوید و مژده بهشت گیرید». امام حسین(علیه السلام)جلوی خیمه ها بر شمشیر خود تکیه کرده بود. حضرت عباس(علیه السلام) با شنیدن سر و صدای لشکر دشمن، نزد امام آمد و عرض کرد: «لشکر حمله کرده است». امام حسین(علیه السلام)برخاست و به او فرمود:

«عباس! جانم به فدایت. سوار شو و نزد آنان برو و اگر توانستی، [حمله] آنان را تا فردا به تأخیر بینداز و امشب آنان را از ما بازدار تا شبی را برای پروردگارمان به نماز بایستیم و او را بخوانیم و از او طلب آمرزش نماییم که او می داند من به نماز عشق می ورزم و خواندن قرآن و دعای بسیار و طلب بخشایش را دوست می دارم». حضرت عباس(علیه السلام) به سوی لشکرگاه دشمن رفت و موفق شد جنگ را به تأخیر بیندازد.5

3. ردّ امان نامه دشمن

آوازه دلاورمردی های حضرت عباس(علیه السلام) چنان در گوش عرب آن روزگار طنین افکنده بود که دشمن را بر آن داشت تا با اقدامی جسورانه، وی را از صف لشکریان امام جدا سازد. در این جریان، «شَمِر بن شُرَحْبیل (ذی الجوشن)» فردی به نام «عبداللّه بن ابی محل» را که حضرت امّ البنین(علیهاالسلام) عمه او می شد، به نزد عبیداللّه بن زیاد فرستاد تا برای حضرت عباس(علیه السلام)و برادران او امانی دریافت دارد. سپس آن را به غلام خود «کَرْمان» یا «عرفان» داد تا به نزد لشکر عمر سعد ببرید.6

شمر امان نامه را گرفت و به عمر سعد نشان داد. عمر سعد که می دانست این تلاش ها بی نتیجه است، شمر را توبیخ کرد؛ زیرا امان دادن به برخی نشان از جنگ با بقیه است. شمر که می انگاشت او از جنگ طفره می رود، گفت:

«اکنون بگو چه می کنی؟ آیا فرمان امیر را انجام می دهی و با دشمن می جنگی و یا به کناری می روی و لشکر را به من وامی گذاری؟» عمر سعد تسلیم شد و گفت: «نه! چنین نخواهم کرد و سرداری سپاه را به تو نخواهم داد. تو امیر پیاده ها باش!» شمر امان نامه را ستاند و به سوی اردوگاه امام به راه افتاد. وقتی رسید، فریاد برآورد: «أَیْنَ بَنُوا أُخْتِنَا»؛خواهرزادگان ما کجایند؟

حضرت عباس(علیه السلام) و برادرانش سکوت کردند. امام به آن ها فرمود: «پاسخش را بدهید، اگر چه فاسق است».7 حضرت عباس(علیه السلام)به همراه برادرانش به سوی او رفتند و به او گفتند: «خدا تو و امان تو را لعنت کند! آیا به ما امان می دهی، در حالی که پسر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)امان ندارد؟!» شمر با دیدن قاطعیت حضرت عباس(علیه السلام)و برادرانش خشمگین و سرافکنده به سوی لشکر خود بازگشت.8

رفع یک شبهه

از گفتگویی که بین شمر و فرزندان امّ البنین(علیهاالسلام) صورت گرفت، شبهه ای در اذهان به وجود می آید که مراد شمر از جمله «أین بنو أختنا» چه بوده است؟ برخی گفته اند: بین عرب رسم بوده، دختران قبیله خود را خواهر صدا می زده اند. باتوجه به زندگی عشیره ای اعراب در آن دوران و انسجام ناگسستنی پیوندهای خونی در چنین جوامعی، بعید به نظر نمی رسد، چنین رسمی بین آنان حاکم بوده باشد. اما تا چه اندازه این انگاره درست و قابل اثبات باشد، معلوم نیست. در هر حال، روشن کردن نسبت خانوادگی امّ البنین(علیهاالسلام) با شمر تا اندازه ای می تواند مطلب را شفاف تر سازد.

گفتنی است: امّ البنین(علیهاالسلام) و شمر هر دو از قبیله «بنی کلاب» می باشند. نسب خانوادگی آنان این گونه است:

بنابراین امّ البنین(علیهاالسلام)از عموزادگان شمر می باشد. دلیل واضح تر این خطاب از سوی شمر، جنبه روانی و کارکرد روان شناختی آن است. بدین معنا که شمر با توجه به این که روحیات حضرت عباس(علیه السلام) را می شناخته، احتمال می داده که او امان نامه را نپذیرد. شمر با اتخاذ این لحن، می خواست که حضرت را متوجه پیوند خانوادگی اش با خود نماید و شرایط روحی عباس(علیه السلام) را برای پذیرش امان نامه بیشتر آماده سازد. گذشته از آن، شمر این سخن را در حضور دیگران و با صدای بلند اظهار می کند تا عرصه را بر حضرت بیشتر تنگ نموده و او را وادار به مصالحه نماید.

7. پاسداری از خیمه ها

شب عاشورا حضرت عباس(علیه السلام)پاسداری از حرم را بر عهده گرفت. اگر چه ایشان آن شب را از دشمن مهلت گرفته بود، ولی از پستی و دون مایگی آنان بعید نبود که پیمان شکنی کنند. آن شب، هنگامی که حضرت عباس(علیه السلام) از گفتگو با شمر در مورد پذیرش یا ردّ امان نامه بازگشت، زهیر نزد او رفت. زهیر دیر زمانی بود که با خاندان امام علی(علیه السلام) آشنایی داشت. او پرچمی را که در دست «عبداللّه بن جعفر بن عقیل» بود، گرفت. عبداللّه پرسید: «ای برادر! آیا در من ضعف و سستی ای دیده ای که پرچم را از من می گیری؟» زهیر پاسخ داد: «خیر، با آن کاری دارم». سپس نزد عباس(علیه السلام) آمد. حضرت بر مرکب خویش سوار و با نیزه ای در دست و شمشیری به کمر مشغول نگاهبانی بود.10 زهیر نزد او آمد و گفت: «آمده ام تا با تو سخنی بگویم». حضرت که بیم حمله دشمن را داشت، فرمود: «مجال سخن نیست، ولی نمی توانم از شنیدن گفتار تو بگذرم. بگو، من سواره می شنوم». زهیر جریان خواستگاری علی(علیه السلام) از امّ البنین(علیهاالسلام) را بیان کرد و انگیزه امام را از ازدواج با او یادآور شد و افزود: «ای عباس(علیه السلام)! پدرت تو را برای چنین روزی خواسته، مبادا در یاری برادرت کوتاهی کنی!» حضرت عباس(علیه السلام) از شنیدن این سخن خشمگین شد و سخت برآشفت و از عصبانیت آن قدر پایش را در رکاب اسب فشرد که تسمه آن پاره شد و فرمود: «زهیر! تو می خواهی با این سخنانت به من جرأت دهی؟! به خدا سوگند تا دم مرگ، از یاری برادرم دست بر نمی دارم و در پشتیبانی از او کوتاهی نخواهم کرد. فردا این را به گونه ای نشانت می دهم که در عمرت نظیرش را ندیده باشی».11

8. پرچمداری سپاه

صبح عاشورا، وقتی امام از نماز و نیایش فارغ شد، لشکر دشمن آرایش نظامی به خود گرفت و اعلان جنگ نمود. امام افراد خود را آماده دفاع کرد. لشکر امام از سی و دو سواره و چهل پیاده تشکیل شده بود. امام در چینش نظامی لشکر خود، زهیر را در «مَیمنة» و حبیب را در «مَیسره» گماشت و پرچم لشکر را در قلب سپاه، به دست برادر خود حضرت عباس(علیه السلام) داد.12

9. شکستن حلقه محاصره دشمن

در نخستین ساعت های جنگ، چهار تن از افراد سپاه امام حسین(علیه السلام) به نام های «عمرو بن خالد صیداوی»، «جابر بن حارث سلمانی»، «مجمع بن عبداللّه عائذی» و «سعد؛ غلام عمر بن خالد» حمله ای دسته جمعی به قلب لشکر کوفیان نمودند.

دشمن تصمیم گرفت آنان را محاصره نماید. حلقه محاصره بسته شد؛ به گونه ای که کاملاً ارتباط آن ها با سپاه امام قطع گردید. در این هنگام حضرت عباس(علیه السلام)با دیدن به خطر افتادن آن ها، یک تنه به سوی حلقه محاصره تاخت و موفق شد حلقه محاصره دشمن را شکسته و آن چهار تن را نجات بدهد، به طوری که وقتی آن ها از چنگ دشمن بیرون آمدند، تمام پیکرشان زخمی و خون آلود بود.13

10. کندن چاه برای تهیه آب

در میانه روز، آن گاه که تشنگی بر کودکان، زنان و حتی سپاهیان امام فشار شدیدی آورده بود، امام به حضرت عباس(علیه السلام)دستور داد اقدام به حفر چاه نماید؛ چرا که سرزمین کربلا بر کرانه رودی پر آب قرار داشت و احتمال آن می رفت که با کندن چاه به آب دست یابند. حضرت عباس(علیه السلام) مشغول کندن چاه شد. پس از مدتی کندن زمین، از رسیدن به آب از آن چاه ناامید گردید، از چاه بیرون آمد و در قسمت دیگری از زمین دوباره شروع به حفر چاه نمود، ولی از چاه دوم نیز آبی نجوشید.14

12. پیش فرستادن برادران برای نبرد

وقتی حضرت عباس(علیه السلام) بدن های شهیدان بنی هاشم و دیگر شهدا را بر گستره کربلا دید، برادران مادری خود، عبداللّه، جعفر و عثمان را فراخواند و به آن ها فرمود: «ای فرزندان مادرم! پیش بتازید تا جانفشانی شما را در راه خدا و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شاهد باشم». آنان که خون علی(علیه السلام) در رگ هایشان جاری بود، پیش تاخته و پس از مدتی نبرد با دشمن، پیش چشم حضرت عباس(علیه السلام) به شهادت رسیدند.15

13. شهادت فرزندان حضرت عباس(علیه السلام)

هنگامی که حضرت عباس(علیه السلام)به شهادت رسید، امام حسین(علیه السلام)خود را به او رسانید و وقتی که حالت او را مشاهده نمود، فریاد بی یاوری برآورد. «محمد» و «قاسم» فرزندان عباس(علیه السلام)صدای امام را شنیدند، نزد ایشان رفته و در پاسخ امام فریاد زدند: «در خدمت توایم ای سرور ما!»

امام فرمود: «بِشَهَادَةِ اَبِیکُمَا الکِفَایَة»؛ شهادت پدرتان بس است. اما آنان امتناع ورزیده و از امام اجازه گرفته، به میدان نبرد شتافتند و پس از پیکار با دشمن ابتدا محمد و پس از او قاسم به شهادت رسید.16 علامه «سید محسن امین»، نیز «عبداللّه بن عباس(علیه السلام)» را در شمار شهیدان کربلا ذکر می نماید،17 اما بنا به گزارش برخی دیگر از تاریخ نگاران، تنها «محمد» در کربلا به شهادت رسیده است.18

14. پیکار شجاعانه

حضرت با سه تن از جنگجویان دشمن روبه رو می شود، نخستین آنان، «مارد بن صُدَیف» بود. او دو زره نفوذناپذیر پوشیده، کلاهخودی بزرگ بر سر نهاده و نیزه ای بلند در دست گرفته بود. وقتی به میدان آمد، نیزه اش را به حمایل سینه حضرت فرو کرد. عباس(علیه السلام) سر نیزه او را گرفت و پیچاند و نیزه اش را از دستش بیرون آورد و او را با نیزه خودش هلاک کرد.19

نفر دوم، «صَفوان بن ابطح» بود که در پرتاب سنگ و نیزه مهارت فراوان داشت. او پس از چند لحظه رویارویی، مجروح شد، ولی بخشش حضرت، زندگی دوباره به او بخشید.

سومین رزم آور «عبداللّه بن عقبة غَنَوی» بود. حضرت، پدر او را می شناخت و برای این که کشته نشود، مهرورزانه به او گفت: «تو نمی دانستی که در این جنگ با من روبه رو می شوی. به سبب احسانی که پدرم به پدرت کرده است، از جنگ با من دست بردار و برگرد». خیرخواهی حضرت در او اثر نکرد و به جنگ پرداخت. ساعتی نگذشته بود که شکست خورد و مفتضحانه از میدان نبرد گریخت.20

پی نوشت ها:

1ـ نهایة الارب، ج20، ص427؛ بغیة الطلب، ج6، ص262.

2ـ تاریخ الطبری، ج5، ص412؛ نفس المهموم، ص214؛ الکامل فی التاریخ، ج3، ص283؛ تذکرة الخواص، ص248؛ اعیان الشیعه، ج7، ص43؛ مقاتل الطالبیین، ص78.

3ـ تسلیة المجالس، ج2، ص264؛ الثقات، ج1، ص559؛ السیرة النبویة، ج1، ص559؛ بحارالانوار، ج44، ص378 ؛ مُثیر الاحزان، ص51.

4ـ مروج الذهب، ج2، ص701.

5ـ الإرشاد، ج2، ص92؛ مناقب آل ابی طالب، ج4، ص98؛ بحارالأنوار، ج44، ص391؛ تاریخ الطبری، ج5، ص416؛ اعیان الشیعة، ج7، ص430؛ تجارب الامم، ج2، ص68.

6ـ تاریخ الطبری، ج5، ص415؛ الفتوح، ج5، ص166؛ الکامل فی التاریخ، ج3، ص284.

7ـ مقتل الحسین(ع) للخوارزمی، ج1، ص246؛ عمدة الطالب، ص394؛ اللهوف، ص88.

8ـ الإرشاد، ج2، ص91؛ بحارالأنوار، ج44، ص390، اعلام الوری، ص233؛ مقتل الحسین(ع) للخوارزمی، ج1، ص246؛ الکامل فی التاریخ، ج3، ص284؛ المنتظم، ج5،پص337.

9ـ جمهرة النسب، ج2، ص321.

10ـ وسیلة الدارین، ص270 ؛ مقتل الحسین(ع) بحرالعلوم، ص314؛ معالی السبطین، ج1، ص443.

11ـ مقتل الحسین(ع) بحرالعلوم، ص314؛ کبریت الأحمر، ص386؛ بطل العلقمی، ج1، ص97.

12ـ شرح الاخبار، ج3، ص182؛ بحارالأنوار، ج45، ص4؛ تذکرة الخواص، ص251 ؛ الأخبارالطوّال، ص256.

13ـ تاریخ الطبری، ج5، ص446؛ الکامل فی التاریخ، ج3، ص293؛ اعیان الشیعة، ج7، ص430؛ معالی السبطین، ج1، ص443؛ العیون العبری، ص126.

14ـ ینابیع المودة، ج2، ص340؛ المنتخب، ج2، ص441؛ مقتل ابی مخنف، ص57؛ بطل العلقمی، ج2، ص357.

15ـ الامالی الخمیسیة، ج1، ص175؛ بحارالأنوار، ج45، ص38؛ مقاتل الطالبیین، ص54؛ اعلام الوری، ص243؛ الإرشاد، ج2، ص113.

16ـ بطل العلقمی، ج3، ص433.

17ـ اعیان الشیعة، ج1، ص610.

18ـ بحارالانوار، ج45، ص62؛ مناقب آل ابی طالب، ج4، ص12؛ العوالم، ج17، ص343.

19ـ کبریت الأحمر، ص387.

20ـ همان.